

تولدی دوباره

تالیف:

محمد غزالی

ترجمه:

اویس محمدی

واسع - دامینه

۱۳۸۶

سرشناسه:	غزالی، محمد، ۱۹۱۷-۱۹۹۵ م. Ghazeli Muhammad
عنوان و پدیدآور:	تولدی دوباره / اثر محمد غزالی: ترجمہ اویس محمدی.
مشخصات نشر:	مشهد: واسع، ۱۳۸۶.
مشخصات ظاہری:	۲۷۰ ص.
شابک:	(ISBN: 978-964-7832-9-8) ۲۵۰۰۰ ریال
وضعیت فهرست نویسی:	فیا.
موضوع:	راه و رسم زندگی (اسلام).
موضوع:	زندگی مذهبی.
شناسه افزوده:	محمدی، اویس، مترجم.
رده بندی کنگره:	۴۰۴ ۱۳۸۶ ح ۳ ع / BP ۲۵۸
رده بندی دیویی:	۲۹۷/۷۳
شماره کتابخانه ملی:	۱۱۱۹۱۳۸

انتشارات دامینه

انتشارات واسع

همراه: ۱۹۶۲: ۹۱۵۱۱۰

مشهد مقدس - بلوار وکیل آباد - وکیل آباد ۸ - ارشاد ۱ پلاک ۲۵

تولدی دوباره

اثر

محمد غزالی

ترجمہ

اویس محمدی

ناشر: واسع

وزیری، ۲۷۰ صفحہ، ۳۰۰۰ نسخہ، چاپ اول، زمستان ۱۳۸۶

امور چاپ: مؤسسہ چاپ و انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد

بہا: ۲۵۰۰۰ ریال

حق چاپ محفوظ و مخصوص ناشر می باشد.

مرکز پخش: نایب آباد - خیابان شهید رجائی - کتابفروشی سنت

تلفن: ۴۲۲۱۷۶۱ - ۴۲۲۲۱۳۴ - ۰۵۲۹

فهرست

- مقدمه..... ۵
- زندگی را از نو بساز..... ۱۵
- در چارچوب روزت زندگی کن..... ۲۵
- عملکرد مناسب در برابر مصیبت..... ۳۲
- غم و اندوه همچون زهر است..... ۴۵
- چگونه اسباب پریشانی را از بین ببریم..... ۶۰
- عمل، موجب باروری علم می شود..... ۶۹
- آفت های بیکاری..... ۷۶
- جرو بحث زندگی را تباه می کنند..... ۸۲
- قضا و قدر..... ۸۸
- دین حق..... ۱۱۰
- بر چیز از دست رفته افسوس نخور..... ۱۱۸
- زندگی انسان ساخته افکارش می باشد..... ۱۲۴
- گذشت از بدی ها..... ۱۳۵
- تو نیکی میکنی و در دجله انداز..... ۱۴۶
- ارزش نعمت های خدادادی..... ۱۵۵
- شخصیت هر فرد منحصر به خودش می باشد..... ۱۶۴
- استفاده بهینه از امکانات..... ۱۷۷
- بین خودخواهی و ایثار..... ۱۸۳
- پاکی درون و ظاهر..... ۱۹۹

- ایمان و الحاد ۲۰۹
- روحانیت پیامبران ۲۳۷
- هر اندازه که مقام انسان بالاتر باشد، از او بیشتر انتقاد می شود ۲۴۷
- بی توجهی نسبت به انتقاد دیگران ۲۵۵
- خودت را محاسبه کن ۲۶۲
- خاتمه ۲۶۹

www.ketab.ir

مقدمه

می خواهم افراد بی اطلاع از اسلام و کسانی را که در شناخت آن کوتاهی می کنند، به نخستین ویژگی این دین متوجه سازم و آن این است که اسلام دین فطرت است و تعالیم متنوعش در هر امری از امور زندگی نیاز و خواسته سرشت های پاک و افکار صحیح می باشد و راه کارهایی که در اصولش نهفته است، توان انسان را در جستجوی کمال و آرامش بیشتر می کند. از مدت ها پیش می خواستم بین میراث پنهان شده ی اسلام و آنچه اغلب متفکران آزاد اندیش در زمینه های روانشناسی و جامعه شناسی و سیاست به آن رسیده اند، مطابقتی انجام دهم و نظریاتی را که بین تجربه و وحی آسمانی هماهنگ است، بازگو کنم. بله، همانطور که دو نفر به یک سوال مطرح شده پاسخ های مشابهی را عرضه می کنند، منطق سرشت پاک بشری - که راه خیر را جستجو می کند - با منطق آیات آسمانی که همه ی مردم را به راه راست دعوت می کند نیز مشابه است.

شاید احترام و ارادت من به اسلام به خاطر همخوانی آن با فطرت صحیح انسانی باشد که به شخصه آن را درک کردم. بدین خاطر معتقدم که اسلام دینی از عالم غیب و شهادت است و هیچ کس نمی تواند راهی بهتر از آن برای ایجاد رابطه با خداوند و مردم ایجاد کند.

البته طبیعی است که در این نظرشک کنید و آن را تعصب یک انسان خشک بپندارید، اما من هم حق دارم که مقایسه های گوناگونی را برایتان ارائه کنم تا در آن تأمل کنید و سپس هر طور که می خواهید تصمیم بگیرید.

طبیعی است که برداشت انسان ها از موضوعی واحد متفاوت است. یکی آن را تحسین می کند، دیگری زشت می شمارد، یکی به سمت راست متمایل می شود و دیگری به سمت چپ می رود. حال آیا ضوابطی وجود دارد که مانع این تناقض خطیر شود؟ آری، فطرت، و وقتی از فطرت سخن می رود منظور فقط فطرت سلیم است و اگر دچار خللی گردد نباید آن را از اصل فطرت بدانیم و به حساب آن بگذاریم. به عنوان مثال، جنینی که ناقص به دنیا می آید، اگر این جنین به خاطر عیبی در والدین نابینا شود، این نقص در اصل خلقتش نبوده و طبیعتاً آن جنین باید کامل و بی عیب به دنیا می آمد. به همین جهت نابینا به دنیا آمدن یک نوزاد، از ارزش چشم به عنوان وسیله ای که با آن تشخیص می دهیم و نادیده ها را کنار می زنیم نمی گاهد. و این امر در عالم نباتات نیز مطرح است، تصور شود یک میوه پاک و خالص، چیده می شود، بعد از چیدن حشرات و کرمها عیوبی را در آن به وجود می آورند. بدیهی است که میوه در اصل خود عیبی نداشته است و کشاورزان باید خوب بذر پاشی کنند و از وسایل به شکل کامل استفاده کنند تا محصولشان را به اذن خداوند پاک و خالص درو کنند. بدین ترتیب هر امر زشتی که بر عظمت و شکوه فطرت پدیدار می شود، عیبی است که باید دفع شود و از بین برود و نباید آن را صحیح شمرد و در برابرش سکوت کرد. جامعه ی انسانی نیز باید اینگونه حرکت کند، بنابراین بر ماست که تنها به سخن افرادی که دارای روانی پاک، عقلی سلیم، مزاجی معتدل و سرشتی کامل هستند توجه کنیم و از آنها تاثیر بپذیریم و بدانیم که افراد منحرف و کج اندیش و آلوده فطرت مانند میوه هایی خراب در عالم نباتات و یا حتی همچون جنین هایی مسخ شده در دایره ی حیات هستند. آشکار است که این افراد نمونه های فطرت سلیم نمی باشند و جایز نیست که به آراء و اندیشه های آنها تکیه کرد، اگر چه خود مدعی باشند که نظریاتشان خواسته فطرت و سرشت انسان می باشد.

روزی شخصی از پیامبر (ص) پرسید: «نیکی چیست؟» پیامبر پاسخ داد: «از قنبت پرس». باید توجه کرد که پیامبر (ص) این جواب را به مجرمی که خونها را مباح می شمرد و حقوق را ضایع می کرد، نداد. بلکه آن حضرت این جواب زیبا را به انسانی داد که برای دانستن نکته ای ریز خود را به سختی می اندازد. مردی با فطرتی پاک و جوهری شفاف و دوستدار خیر، پیامبر خواست که با این جواب او را از رنج پرسش و سوال رها سازد و او را متوجه دلش ساخت تا هر گاه که امور برایش نامفهوم شد از آن الهام گیرد و با پاسخ آن راحت شود.

این مرد و امثالش دلهای بزرگی دارند که میزان جهان و مناره های هدایت آن می باشند. وقتی میراث نسل ها و فرهنگ های مختلف در شرق و غرب بررسی شود، مشخص خواهد شد که دارندگان چنین فطرتی حکمت های با ارزش و پند های گرانبهائی را صادر می کنند. و در صورت ناسامانی اوضاع همه ی تلاش خود را برای اصلاح آن و کاهش خطاها به کار می برند. به خدا سوگند زندگی بدون این افراد باطل است! و چه خوب بود تاریخ، زندگی این افراد را ثبت و جایگزین زندگی سیاستمداران خودکامه و رهبران خونریز می کرد. البته ما فقط به این افراد پاک سرشت، از هر نژاد و زبانی که باشند، چشم می دوزیم تا از آنان بهره ببریم. و همچنین به ادیبان جیره خوار و روزنامه نگاران منحرف و هنرپیشه هایی که به بی بندوباری و بیهودگی دعوت می کنند نیز توجه می کنیم تا خود و آینده مان را از آنان بر حذر بداریم. امروزه افراد زیادی در جهان انسان را به عریان کردن جسم و روح از لباس تقوی و فضیلت فرا می خوانند و این کارشان را بازگشت به فطرت و همگام شدن با آن، می نامند.

به راستی وجود چنین افرادی در جامعه مانند میکروب های مضر در میوه های آلوده و بدن های مریض می باشد. و آنها برای سرشت پاک و فطرت سلیم خطری بزرگ می باشند. و اکنون که وظیفه ی فطرت را در شناخت و شناساندن حق شرح

دادیم، باید به نکته ی دیگری نیز توجه کنیم و آن اینکه انسان با سرشتی آلوده و فطرتی مریض نمی تواند بهره ای فراوان از نصوص آسمانی ببرد. تلسکوپ و میکروسکوپ برای فردی که بینایی اش را از دست داده چه فایده ای دارد؟ و به همین ترتیب انسان، بدون بصیرتی آگاه و فروزان نمی تواند حق را دریابد و آن را شرح دهد. و آفت ادیان از جایی است که بیشتر افراد در ابتدا آمادگی درک رسالت را ندارند. چنانکه شخصی که به سل مبتلاست نمی تواند در میدان جنگ تاخت و تاز کند.

افراد را دیدم که بهره شان از میراث پیامبران اندک و آگاهی شان از رهنمودهای آسمانی کم است؛ ولی با این وجود فطرتشان پاک است و در شناخت خداوند و حقوق خود و شناخت لوازم یک زندگی صالحانه، دچار گمراهی نشده اند. درست است که این افراد فرامین دینی را به همان دقتی که نازل شده، انجام نداده اند، و البته عذرشان هم این است که فرصت انجام آن برایشان میسر نشده، زیرا رسالت های خداوند به صورتی عرضه نشده که آنها را تشویق به قبول و داخل شدن در آن کند. با این وجود شاید حال و امید این افراد بیشتر از انسان هایی باشد که هدایت خداوند به شکل کامل به آنان رسیده، اما به جای اینکه با آن پیشرفت کنند، از شانس کاستند. تاریخ نیز شکست های فراوانی را از چنین دیندارانی ثبت کرده است. بعضی جاهلان خواستند که این شکست ها را پایانی برای دین تلقی کنند که این ظلمی آشکار است. چرا که شکست این دینداران جعلی در حقیقت پیروزی ای برای فطرت بشری می باشد، فطرتی که مخالف جهل و جمود و نفاق است.

این پیروزی باید مقدمه ای برای شناخت دین اصیل باشد، و نباید بعد از اینکه دین به دست افرادی پست فروخته شد و آلوده گشت، رها شود.

دین، شکل هماهنگی دارد و مانند بدنی است که حواس و اشکال و اعضاء در آن نظم یافته اند، طوری که سر در قسمت بالای آن قرار می گیرد و حواس و

اعضاء هر يك در جای مشخص خود هستند و به بخش های دیگر تجاوز نمی کنند. و انسان دارای فطرت سلیم چنین تصویری از دین در ذهنش دارد، اما افرادی که بینشی مضطرب و فطرت و ذوقی ناسالم دارند دین را به صورت پریشان و مسخ شده نشان می دهند به نحوی که جای سروپا عوض می شود و اعضاء و حواس هر کدام از جای خود برداشته می شود به گونه ای که چشم به جای قرار گرفتن در صورت در جای دست قرار می گیرد. این هرج و مرج در فقه نصوص دینی منجر به تحریف کلام از جایگاهش می گردد، و این مرضی است که دو دین قبلی یعنی یهود و مسیحیت را منحرف کرد.

اکنون که افرادی که فطرتشان بیمار هست، نمی توانند از دین حمایت کنند، باید افرادی با فطرت سالم پیش آیند تا وظیفه ی مهم خود را انجام دهند. و به این ترتیب دو فایده ی بزرگ به دست می آید:

اول اینکه: این افراد سلیم و برگزیده از نصوص آسمانی بهره می برند، زیرا عقل هر چند که کارآمد باشد، بی نیاز از نقل نیست، همانطور که زیرکی و هوشیاری، انسان را از قواعد و شاخه های علوم بی نیاز نمی کند.

و دوم اینکه از چنین افرادی در شناخت درست و صحیح حقایق دینی استفاده می شود، زیرا شناخت دین حکمتی می خواهد که به هر کس داده نشده، و باید کسانی به آن بپردازند که استعدادی خاص دارند.

اسلام دینی است که تنها کسانی می توانند در خصوص آن اظهار نظر کنند که تحقیقاتی برجسته، وسعت فکر و اندیشه بالایی داشته باشند. الا زهر از زمان تاسیس اش تا به امروز چنین افرادی را بر ریاست خود گمارده، هر چند گاهی این افراد از علمای رسمی الا زهر نبودند. برداشت نیکو از حقایق دین باید ضمیمه ی دیگری نیز در کنار خود داشته باشد و آن عمل صادقانه به آن حقایق می باشد. زیرا معالجه ی مشکلات و بیماری های مردم را تنها کسی می تواند انجام دهد که مشکلات خود را

حل کرده باشند و درونش را با حقایق دینی ای که بر آن عرضه می کند، مداوا کرده باشد و در ضرورت آن باید تاکید شود، چرا که گفته می شود:

چه بسا فقیهانی که فقیه نیستند و یا چه بسا فقیهانی که نیاز به شخص فقیه تر از خود دارند.

به نظر من افرادی که با دواي خود به دیگران نفع می رسانند اما خود از آن بهره نمی برند، فقط ظاهراً زنده اند. و چنانکه پزشکی نیز ثابت کرده افرادی که آلوده به میکروب هستند اما بیمار نمی شوند، چنین افرادی شرایط سختی در بدنشان دارند و بیماری را به دیگران سرایت می دهند اما خود سالمند و مرضی که موجب هلاک دیگران شده، آنان را هلاک نمی کند. اینچنین حالات نادری نمی تواند وجود جاهلانی که فقط حامل علم اند و بی خردانی که مدعی هدایتند را توجیه کند. و قرآن به شدت این چارپایان باربر را محکوم کرده و گفته: «مثل الذین حملوا التورات ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفاراً بشس مثل القوم الذین کذبوا بآیات الله و الله لا یمهدی القوم الظالمین» (الجمعه/۵)

ترجمه: «کسانی که تورات بدیشان واگذار گردید، ولی بدان عمل نکردند و حق آن را ادا ننمودند، به دراز گویی می مانند که کتابهایی را بر می دارد (ولی از محتوای آنها خبر ندارد). مردمانی که آیات خدا را تکذیب می دارند، بدترین مثل را دارند. خداوند مردمان ستمکار را هدایت نمی کند».

این روزها پیمان حقوق بشر تبدیل به خرافه ای مسخره و بی ارزشی شده، زیرا دولت هایی که آن را تصویب کردند، به بدترین شکل آن را پاره پاره کرده اند، و حتی کراهیت داشتند از اینکه آن را با دست پاره پاره کنند، و آن را زیر قدم هایشان لگد مال کردند.

انسان با فطرت خود حقیقت را می داند و حلال و حرام برایش مشخص است. اما اگر این دانش حلال را حلال و حرام را حرام نگرداند و چارچوب فضیلت و

رذیلت و عدالت و سرکشی را برایمان مشخص نکند، ارزشی ندارد.

فقیهان بی علم هر چند گاهی ما را به سمت حقیقت راهنمایی می کنند، اما نمی توانند ما را به حقیقت برسانند، چرا که تمامی حقایقی که به ما نشان می دهند، در چارچوبی محدود خلاصه می شود. و تنها کسانی می توانند نیکی ها و راه های سرشته شدنشان با نفس را دریابند و برای دیگران به تصویر کشند که در تربیت نفس ید طولایی دارند، یا حداقل در این مسیر از تجربه ای اندک و یا تلاشی موفق و یا ناموفق برخوردارند. اما داعیانی که نقش عرابه ها و چارپایان باربر را ایفا می کنند از میادین تهذیب و تربیت به دورند.

هم اکنون عده زیادی از انسان ها به دلیل نا آگاهی از تعالیم اسلام از آن به دورند، و نه قدمی به سوی آن بر می دارند و نه نوری را از آن درخواست می نمایند. اسلام آن فطرتی است که بعد از اینکه شیاطین، بشریت را از آن فطرت دور کرده بودند، حضرت محمد (ص) آن را آشکار کرد و زیبایش را نمایان ساخت. و آن حضرت با این روش پاک تأیید کننده ی موسی و عیسی (علیهما السلام) و هر انسانی است که از خرافات و اوهام دوری گزیده و تصمیم گرفته که با نور ایمان و عمل صالح به سمت خداوند حرکت کند.

اکنون فطرت در سرزمین های اسلامی عبارتست از کتابی که خوانده و دروسی که تدریس می شود و ملتی که در خواب است.

اما در سرزمین های دیگر فطرت مردانی دارد که به مانند کاوشگرانی که در اعماق صحراها در جستجوی طلا هستند، به جستجوی فطرت و هدایت های آن می پردازند و اگر به چیزی دست یابند، قدرش را می دانند و از آن استفاده می کنند. گفته شده: «مردم دو گروهند، کسانی که در روشنی می خوابند و کسانی که در تاریکی بیدارند.» این سخنی درست است.

نتایجی که جستجوگران فطرت در سرزمین های غیر اسلامی به آن رسیده اند

وسیع و با ارزش می باشد.

انسانی که اندک علمی از اسلام حنیف دارد، می تواند بین رهنمودهای خاموش فطرت در آن سرزمین ها و راهنمودهای ناطق ما (یعنی قرآن) مشابهنی برقرار نماید. به عبارتی دیگر او می تواند بین عنوانی که در سرزمین ما از محتوایش جدا شده و محتوایی که در آن سرزمین عنوانش را گم کرده است، ارتباط برقرار کند.

انحطاط فکری در سرزمین های اسلامی، جانسوز و بیداری عقلی در سرزمین های دیگر حیرت انگیز است. وما مسلمانان دلمان خوش است که این بیداری پژواک صدای فطری است که اسلام ندای آن را سر داد، در عین اینکه علت اول عقب ماندگی مسلمانان نادیده گرفتن این فطرت سلیم و عدم همراهی با آن می باشد.

این کتاب مقایسه ای است بین تعالیم ناب اسلام و صادق ترین و پاکترین نمونه هایی که فرهنگ غرب در روانشناسی و اخلاق به آن رسیده است. امید است که دیدگاه های نزدیک و مطابقت های زیبا و صادقانه بین این دو، خواننده را به شگفت آورد.

من کتاب «پیشانی را رها کن و زندگی را شروع کن» را از دانشمند «دیل کارنگی» که استاد عبدالمنعم الزیادی آن را به عربی برگردانده، مطالعه کردم و تصمیم گرفتم به محض به پایان رساندن کتاب، آن را به اصول اسلامی اش ارجاع دهم. علت اینکه استفاده من از این کتاب، این نیست که نویسنده محترم از اسلام سخن گفته، بلکه به خاطر این است که نتایجی که نویسنده بعد از استقرائی نیکو از گفته های فیلسوفان و معلمان و احوال خصوص و عموم مردم به اثبات رسانده، در وجوه زیادی با آیات قرآن و احادیث پیامبر مشابه است. مؤلف اسلام را نمی شناخته چون اگر می شناخت بیش از هر منبع دیگری برای اثبات مدعایش به آن استاد می کرد و از آن دلیل و حجت می آورد.

در این کتاب سفارش‌ها و پندهایی از تجربیات فطرت سلیم بشری یادداشت شده که در واقع مانند سفارش‌هایی است که در چند قرن پیش بر زبان پیامبر اسلام جاری شده است. و به این ترتیب خواهید دید که تجربه سلیم بشری با وحی آسمانی هم رأی می‌باشد.

من در این کتاب اسلام را از دو منظر متفاوت عرضه می‌کنم: اول از طریق خود نصوص قرآنی و بعد از طریق گفته‌هایی که استاد آمریکایی، دیل کارنگی در نوشته‌ها و تجربیات و شواهد خود، عرضه کرده است. و به این ترتیب این مقایسه‌ی علمی به صورت عرضی انجام می‌گیرد و در مرحله‌ی دوم کامل می‌شود.

روش کار من اینچنین است، چرا که من نویسنده‌ای مسلمان هستم و با تحقیقی خاص در رابطه با اصول این دین به آن ایمان آوردم و می‌دانم که نیاز جهان به این دین با چنین شواهد و استدلال‌هایی پایان نمی‌پذیرد.

نکته بعد اینکه عدم آگاهی ام به زبان‌های خارجی مرا به ترجمه مترجمان محدود ساخته است. و چه کسی می‌داند؟ شاید در کتابهای دیگر هم نشانه‌هایی از فطرت سلیم باشد که شایسته‌ی تمجید است، اما مقایسه بین دین خداوند و تجربیات یک فرد و یا مکتب جایز نیست، مگر زمانی که این تجربیات شواهدی بر صحت قوانین اسلام باشد. چنانچه در قرآن نیز آمده که وقایع زندگی موید قوانین اسلام می‌باشد: «سنریهم آیاتنا فی الآفاق و فی أنفسهم حتی یتبین لهم أنه الحق» [فصلت ۳۵].

نکته‌ی دیگری که باید به آن اشاره شود این است که من به نژاد خاصی تعصب ندارم، زیرا من مسلمان هستم. اما چون احساس می‌کنم که یکی از برنامه‌های سیاست بین الملل و پیروان آن در خاورمیانه، قربانی کردن عرب و زبان این ملت است، در این برهه از زمان افتخار به عربیت و ادبیات آن بر من غلبه کرده است، و انگیزه‌های این دشمنی نیز آشکار است، آنها با انتشار برخی کتب می‌خواهند ما را از میراثی فرهنگی و عاطفی محروم کنند و حتی حروف نوشتاریمان را تغییر دهند.

این افراد سبکی بی ارزش از ادبیات روزنامه ای را به وجود آورده اند که به طور کلی از معانی زنده بی بهره است. به همین خاطر بر این شدم که در این کتاب حکمت اولیه ی عرب را زنده کنم و خوانندگان را از گوشه ای از آن در ضمن معارف دینی و علمی ای که ملاحظه خواهند کرد، بهره مند بگردانم. و چونکه دیل کارنگی با خوانندگانش در جوی آمریکایی خالص زندگی می کرده، پس من هم باید با خوانندگانم در جوی عربی خالص باشم و این جو را رها نمی کنم، مگر در مقایساتی انسانی که هیچ رابطه ای با نژاد خاصی ندارد. و نکته ی دیگر اینکه زدودن این ابرهای تاریکی که در محیط اجتماعی ما و در بسیاری از کشورهای عربی خیمه زده، امری واجب است و از انجام آن گریزی نیست. و نباید با محدود شدن در بحثی خاص آن را کنار گذاشت، پس نباید خوانندگان تعجب کنند از اینکه به مشکلات شخصی و بیماری های رفتاری می پردازم و یا از حوادث و شواهدی سخن بگویم که از دور و یا نزدیک با آن برخورد داشتم.

من بیش از اینکه برای هدفی علمی بنویسم، برای اصلاح اشتباهات رایج و اوضاع نادرست می نویسم.

و کذا العهد بمشوب القلبی عارم الفطنه جیاش الفؤادی

انسان کینه توز و غرض ورزی که وجودش از علم سرشار و دلش نیز پر جوش و خروش است، پیوسته اینچنین است که:

أبدأ يهتف بالقول فلا يعجب الغي ولا يرضى الرشاد

همیشه ندا می دهد، اما نه گمراه را راضی می کند و نه هدایت شدگان را. ولی من برخلاف این شاعر می گویم آنچه که گمراهان را به شگفت نیآورد باید ره یافتگان آن را بپذیرند.

«رب هب لی حکماً و الحقنی بالصالحین - واجعل لی لسان صدق فی الآخرین -

واجعلنی من ورثة جنه النعیم»